تاریخ‌نگار

بازخوانی کوتاه زندگی نامدارترین معلم ریاضی دوران ما
مردی گمشده در کتاب

مرتضی چینی‌فروش

استاد «پرویز شهریاری» دوم آذر ۱۳۰۵ در خانواده‌ای دهقانی در کرمان به دنیا آمد. پدرش دهقان‌زاده‌ای بود که روی زمین‌های ارباب کارگری می‌کرد. مادرش هم دهقان‌زاده بود زندگی سختی داشتند. پدرش کارگر روزمزد بود به همین دلیل روزگار کودکی و نوجوانی «پرویز» کوچک، برادرها و خواهرش به‌سختی گذشت. پس از مرگ پدر، مسوولیت خانواده به دوش مادرش (گلستان شهریاری) افتاد. خود استاد «شهریاری» در مصاحبه‌های دیرانه مادرش می‌گوید: «هنوز هم اینها، این واقعیت را که همه ما توانستیم به تحصیل خود ادامه دهیم، مدیون روش‌بینی و فداکاری مادرمان هستیم»

بارها تاجرهایی از کرمان و بم برای دکان شاگردی و خانه‌شاگردی به سراغ من آمدند. من در دل زاغی نبودم و مادرم هم در مقابل آنها مقاومت می‌کرد. او می‌گفت: «تا جایی که لازم است، جلو می‌کنم ولی اجازه نمی‌دهم بچه‌هایم درستان را از دست بدهند.» از دبستان تا سوم دبیرستان را در کرمان گذراند و بعد وارد دانشسرای مقدماتی شد. دانشسرای مقدماتی معمولا برای کسانی مناسب بود که در جستجوی کار بودند. چون شغل اینجا آدان (یعنی معلمی) تضمین شده بود. در سال آخر دانشسرای مقدماتی بخشنامه‌ای آمد مبنی بر اینکه شاگردان اول و دوم امسال و سال‌های قبل دانشسرای مقدماتی می‌توانند در تهران ادامه تحصیل دهند. او نیز در سال ۱۳۲۴ با استفاده از این مصوبه، وارد دانشکده علوم دانشگاه تهران شد و رشته ریاضی را برای ادامه تحصیل انتخاب کرد. در آن زمان در تمام ایران هیچ دانشگاه دیگری وجود نداشت. در آن سال از سرتاسر ایران ۱۲ نفر داوطلب رشته ریاضی شدند. یکی از آنها دانشکده علوم را تمام کرد، از طرف وزارت فرهنگ (آموزش‌وپرورش فعلی) به شیراز رفت. یک سال در شیراز آموزگار بود و در سال ۱۳۳۳ به تهران برگشت و پس از مدتی، کار در دبیرستان را شروع کرد. آن روزها در دبیرستان اندیشه و دبیرستان‌های وابسته به گروه فرهنگی خوارزمی آموزش می‌داد. در دانشکده فنی دانشگاه تهران، در کلاس‌های روزانه و شبانه دانشگاه تربیت معلم و در اراک در مدرسه عالی علوم اراک هم تدریس می‌کرد. «پرویز شهریاری» در دوران پرتنش سیاسی دهه ۲۰ به مبارزه سیاسی روی آورد. پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و سوءقصد به جان «محمدرضا پهلوی» موجی از دستگیری‌ها آغاز شد و «شهریاری» در فروردین ۱۳۲۸ برای نخستین‌بار بازداشت شد و به زندان افتاد. وی پس از آن نیز بارها به زندان رفت. زندان روی را در زندان فراگرفت و کار ترجمه کتاب‌ها از زبان روسی را آغاز کرد. کتاب «تاریخ‌حساب تلون» را هم در زندان ترجمه کرد. یکی از نکات جالب زندگی استاد «شهریاری» آن بود که هفتیاز و به دلایل مختلف زندانی شد. در سال ۱۳۳۸ به مدت سه‌سال، در سال ۱۳۳۲ به مدت یک‌سال و نیم و در سال ۱۳۶۱ (به علت عضویت در شورای نویسندگان و هنرمندان) به مدت یک‌سال و نیم.

«پرویز شهریاری» را در ابتدا به عنوان معلمی می‌شناختند که کتاب‌های ریاضی ارزنده‌ای تالیف می‌کند اما پس از آن چندین دبیرستان مهم و نمونه را در تهران تاسیس کرد. تاسیس دبیرستان خوارزمی (۱۳۳۹) مدرسه دخترانه مهرتاش (۱۳۴۰) و مدرسه عالی علوم اراک (۱۳۵۳) از کارهای مشهور اوست. وی بعدها مدرسه مرجان را با گروه فرهنگی مرجان (۱۳۵۰) و دبیرستان خوارزمی را به گروه فرهنگی خوارزمی بدل کرد که اولین کارهای کشور در این راه برگزار کردند. «پرویز شهریاری» همواره به انتشارات و کارهای مطبوعاتی علاقه داشت که این علاقه با بازار زندگی او همراه بود. در سال ۱۳۴۲ همزمان با تدریس در دانشکده فنی دانشگاه تهران، انتشارات خوارزمی را پایه گذاشت که بعدها یکی از مهمترین انتشاراتی‌های کشور شد. وی همچنین انتشارات تهران را در سال ۱۳۵۳ تاسیس کرد که بعدها نام پنجمین قرن شد. یکی از مهمترین دل‌مشغولی‌های استاد در سال‌های طولانی، انتشار مجله‌های علمی و فرهنگی در مقام سردبیر بود. برای مثال نشریه «سخن علمی» از سال (۱۳۴۱ منتشر شد که «پرویز شهریاری» سردبیر این نشریه بود. استاد «پرویز شهریاری» درباره این نشریه و سرنوشت آن می‌نویسد: «این نشریه هشت سال بپایی منتشر شد. در سال اول، شش شماره و در هفت سال بعد، هر سال ۱۲ شماره؛ روی هم ۹۰ شماره. اما از بهمن ۱۳۴۸ وضعیت عوض شد. سازمان امنیت از او خواست مجله سخن علمی را به اداره (یعنی سازمان امنیت) واگذار کند (در آن زمان مجله‌های بسیاری به همین شیوه و زیر نظر سازمان امنیت منتشر می‌شد). «شهریاری» نپذیرفت و به این ترتیب عمر مجله در پایان سال هشتم به انتها رسید. ماهنامه علمی سخن علمی، ماهنامه اندیشه، هفته‌نامه وهومن، مجله آشنایی با ریاضیات، نشریه آشنایی با دانش، ماهنامه دانش و مردم و بعد مجله‌ها از جمله کارهای انتشاراتی «پرویز شهریاری» است. وی از سال ۵۱ دچار مشکل بینایی شد. برای درمان نابسامی چشم به پزشکان زیادی مراجعه کرد حتی به واسطه دوستی که در لندن داشت، به پزشکان آنجا هم مراجعه کرد، اما به او گفتند بیماری‌اش درمان ندارد و باید با آن مجاهده کند. از آن به بعد روزنه‌روز بر نراحتی چشمی اضافه می‌شد. در نهایت هم ناچار شد از عینک و ذرمبین استفاده کند. به همین دلیل، کار تالیف و ترجمه کتاب و مقاله هم برایش بسیار مشکل شده بود. او از همان سال‌های عمرش تدریس نمی‌کرد بلکه در منزل می‌ماند و به کارهای تحقیقاتی می‌پرداخت. کار انتشار مجله‌های «چیستا» و «دانش و مردم» را نیز تا پایان عمر و بعرغم کهولت سن و ضعف بینایی ادامه داد. استاد «پرویز شهریاری» سرانجام در ۶۸سالگی و در حدود ۴:۳۰ دقیقه بامداد روز جمعه ۲۲ دیماه‌ماه ۱۳۹۱ به علت مشکل تنفسی در بیمارستان محل تهران زندگی را بدرود گفت. و در عصر همان روز در آرامگاه قصر فیروزه نرشتان واقع در شرق تهران، در حضور جمعی از دوستدارانش به خاک سپرده شد. اکنون به مناسبت ۲۲ اردیبهشت، لوح سنگ‌گور استاد، این ویژه‌نامه را به دوستداران وی و ریاضیات تقدیم می‌کنیم.

یادی از استاد بزرگ ریاضی و اخلاق، زنده‌یاد «پرویز شهریاری»

کسی که مثل هیچ‌کس نیست!

هوشنگ شرقی
مدیر مجله برهان (ریاضی متوسطه)

نخستین‌بار که با نام «پرویز شهریاری» آشنا شدم، کلاس پنجم دبستان بود. درست پشت دیوار مدرسمان کتابخانه شماره ۱۰ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود و من هم مثل بسیاری از همکلاسانم به عضویت آن درآمده بودم. یکسالی بود که از کتاب‌های آن لذت گرفته و می‌خواندم. همین «پرویز شهریاری» است! چه شخصیت جالبی. چقدر خوب می‌شد اگر می‌توانستم از نزدیک با او آشنایی و ارتباط برقرار کنم. تا آن زمان هیچ معلم یا استاد ریاضی را دیده بودم که غیراز ریاضیات کار دیگری نداشته باشد. لغت آنها هم چوبهای خیزی و خشک و عبوس داشتند! اما حرف‌های این «شهریاری» با همه آنها فرق داشت. خوش به حال شاگردانش!

●●●

در سال‌های آغازین دهه هفتاد نسبتی به دلایلی چند، ارجمله احساس فقر دانش در زمینه تولید سیاسی معاصر ایران، علاقه زیادی به مطالعه در این زمینه پیدا کردم و با عطشی بسیار به جستجو و مطالعه در این زمینه پرداختم که این به مطالعه گسترده‌ای در طی سال‌های ۷۳-۷۰ منجر شد و ارجمله اغلب خاطرات سیاسی و شخصی‌ام در آن سال‌ها را شامل می‌شد. در یکی از روزهای سرد بابیزی سال ۷۱ در پیاده‌روی خیابان انقلاب و کنار بازارچه کتاب قدم می‌زدم که نوشته‌ای را دیدم که پشت شیشه بعضی از کتاب‌فروشی‌ها نصب بشد بود کتاب خاطرات نورالدین کیاکوری رسید. همان جا کتاب را به همقدمت تومان خریده و بااشتیاق تمام، همان شب مطالعه آن را آغاز کردم. در یک هفته تمام کردم در آنجا باز هم با نام «پرویز شهریاری» مواجه شدم و قمیدم که «شهریاری» یک پیشینه سنگین سیاسی هم دارد! و «کیاکوری» در مورد او می‌گوید: «پرویز شهریاری پس از آزادی از زندان، زندگی تعبیری داشت و کار فرهنگی می‌کرد. دبیر ریاضی بود و در زمینه ریاضیات و مسایل ادبی مطالبی می‌نوشت و ترجمه می‌کرد. تا آنجا که من می‌دانم فرد بسیار نمیز و خوبی بود و من به او علاقه زیادی داشتم» بعدها در کتاب‌های دیگر هم نام او را دیدم. ارجمله مرحوم «شهید عراقی» هم در خاطرات خودش یکجا به او اشاراتی کرده است. اینها را که دیدم، اشتیاقم برای دیدن او به مراتب بیشتر شد. کمی بعد مجله ریاضی برهان توسط انتشارات مدرسه، منتشر شد و من از نخستین شماره، آن را می‌خواندم به سااردبیر مجله، آقای «اهمیری» که طریقی آشنا بودم، نام استاد «شهریاری» هم جزو نویسندگان ثابت مطالب مجله بود. اینجا بود که به فکر افتادم که از این طریق به «استاد» برسم. بالاخره بهلهای برای این کار پیدا کردم و جلساتی با حضور دبیران ریاضی منطقمان، تحریبی (طبیعی) و انسانی اینتا در رشته ادبی تبیتنام کردم چون خیال داشتم فلسفه بخوانم. منتها رشته ادبی حدود ۳۵۰تفر شاگرد داشت و با وجود استادان خیلی برجسته، احساس کردم نمی‌توانم ادامه دهم و تصمیم گرفتم به رشته کوتعداد تری بروم. در رشته‌تجربی ۲۴تفر و رشته ریاضی نفر بودند که یک دوتفر هم رسما کار رفت و من افتاد شدم و در مجموع، شش نفر فارغ‌التحصیل شدیم. تنها دانشگاه آن زمان، دانشگاه تهران بود. دانشگاه تهران یک دانشکده علوم داشت که آن‌هم فقط یک‌کلاس ریاضی داشت. در تمام تابستان برای جذب دانشجوی ریاضی تبلیغ می‌کرد ولی مهر که سر کلاس ریاضی رفتم ۱۳ نفرتا سرانسر ایران نیستام کرده بودند و خبری از کنکور نبود.

اگر کسی را من بپرسد که در مجموع چه کار کردهای و چکاره بوده‌ای می‌گویم من ۱۵ سالگی -سوم دبیرستان- معلم بودام از ابتدا به ریاضیات علاقه داشتوی‌ولی حواسم بیشتر به‌طرف فلسفه بود. بعدا از وارد شدن به ریاضیات، فلسفه را نیز خودم اینطور دادام و ریاضیات را هم به عنوان پایه کارم قرارداده.

ا از فعالیت‌های بیشمارتان در حوزه‌های علمی و فرهنگی راضی هستید؟

حقیقت این است که من از راهی که در فلسفه و به‌خصوص ریاضیات رفتام راضی هستم. حتی گاهی فکر می‌کنم چه خوب شد وارد بحث ریاضیات شدم. ریاضی را مادر همه علوم می‌دانند ولی به معنای آن نیست که اگر در راه دیگری می‌افتادم، از نیمه راه کنار می‌کشیدم. مثلا در کنار ریاضی همیشه به فلسفه علاقه‌مند بودم و الان هم در نوشته‌ها و مقاله‌ها حتی مطالعاتم، بیشتر به فلسفه ریاضی می‌پردازم و احساس می‌کنم این تو خیلی به هم نزدیک هستند.

ا شما که هم دستی در علم داشتاید و هم دستی در ادبیات و فرهنگ، چه تفاوتی میان دیدگاه‌های دانشمندان قایل هستید؟

من همیشه این تشبیه را به کار بردام که دانشمند مانند کسی است که در پایین تپه روی یک تپه‌ای کار می‌کند و در اول تپه آشنایی‌اش، از من درباره خانواده‌ام پرسید. ضمن توضیح درخصوص فعالیت‌های پدرم، گفتم آنکر کسانی که در ایران تحصیل کرده‌اند و نتیجه‌هایی به ریاضیات داشته‌اند، بیشتر مرا می‌شناسند. از جیزی نگفت، ولی معلوم بود که ادعای مرا کمی گرفاگوی داشته است. سال‌ها بعد که دانشمند معروف به «استینتوی تحقیقات ریاضی» در یک‌کی رفته بود، «اوراکس» هم آنجا بود. یکی از روزها که برای دیدار او به دفترش رفتم، شخص دیگری هم در دفتر او حضور داشت. «اوراکس» آقای دکتر «لدی» را به من معرفی کرد. دکتر «لدی» بلافاصله به زبان فارسی، رابطه مرا با «پرویز شهریاری» جویا شدند و بعد از پاسخ من به «اوراکس» گفت که پدر مرا می‌شناسد. «اوراکس» جواب داد این مطلب، نزای نیست. چراکه همه ایرانیان پدر «شهریار» را می‌شناسند. او بعد به من گفت که تا آن زمان ما به ایرانی رویارو نشده بودیم، پدر مرا می‌شناخته است!

●●●

وقتی دوره لیسانس را در آمریکا می‌گذراندم، استادی داشتاید که نظریه عددها را تدریس می‌کرد او به کارهای «برینسکی»، ریاضیدان لهستانی خیلی علاقه داشت و پژوهش‌های او را می‌پسندید. روزی سر کلاس، به دانشجویان سفارش کرد کتاب «نظریه عددهای برینسکی» را تهیه و مسالاه‌های آن را حل کنند. او وقتی فهمید که من ترجمه کارهای این کتاب را در اختیار دارم، بسیار شگفتزده شد که من چگونه همین کتب جنگی یک زبان فارسی ترجمه شده باشد. این کتاب را بدرم سال‌ها پیش از آن، ترجمه کرده بود که شامل پیش‌گفتاری مفصل و شرح کارهای «برینسکی» بود.

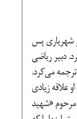

امیر حاجی‌صادقی

ا استاد چه شد که به راه ریاضیات رفتید؟

تازه دانشسرای مقدماتی را در کرمان تمام کرده بودم چون شاگرد ممتاز بودم به جای آموزگاری، به‌عنوان دبیر ریاضی به تهران آمدم و از طرفی در دانشسرای مقدماتی، سال آخر متوسطه را نخوانده بودم و اینجا در دانشکده ادبیات کلاس‌های مخصوصی گذاشتند تا افرادی مثل من بتوانند سال آخر دبیرستان را تمام کنند. سه رشته وجود داشت: ریاضی، تجربی (طبیعی) و ادبی. اینتا در رشته ادبی تبیتنام کردم چون خیال داشتم فلسفه بخوانم. منتها رشته ادبی حدود ۳۵۰تفر شاگرد داشت و با وجود استادان خیلی برجسته، احساس کردم نمی‌توانم ادامه دادم و تصمیم گرفتم به رشته کوتعدادتری بروم. در رشته‌تجربی ۲۴تفر و رشته ریاضی نفر بودند که یک دوتفر هم رسما کار رفت و من افتاد شدم و در مجموعه، شش نفر فارغ‌التحصیل شدیم. تنها دانشگاه آن زمان، دانشگاه تهران بود. دانشگاه تهران یک دانشکده علوم داشت که آن‌هم فقط یک‌کلاس ریاضی داشت. در تمام تابستان برای جذب دانشجوی ریاضی تبلیغ می‌کرد ولی مهر که سر کلاس ریاضی رفتم ۱۳ نفرتا سرانسر ایران نیستام کرده بودند و خبری از کنکور نبود.

اگر کسی را من بپرسد که در مجموع چه کار کردهای و چکاره بوده‌ای می‌گویم من ۱۵ سالگی -سوم دبیرستان- معلم بودام از ابتدا به ریاضیات علاقه داشتوی‌ولی حواسم بیشتر به‌طرف فلسفه بود. بعدا از وارد شدن به ریاضیات، فلسفه را نیز خودم اینطور دادام و ریاضیات را هم به عنوان پایه کارم قرارداده.

ا از فعالیت‌های بیشمارتان در حوزه‌های علمی و فرهنگی راضی هستید؟

حقیقت این است که من از راهی که در فلسفه و به‌خصوص ریاضیات رفتام راضی هستم. حتی گاهی فکر می‌کنم چه خوب شد وارد بحث ریاضیات شدم. ریاضی را مادر همه علوم می‌دانند ولی به معنای آن نیست که اگر در راه دیگری می‌افتادم، از نیمه راه کنار می‌کشیدم. مثلا در کنار ریاضی همیشه به فلسفه علاقه‌مند بودم و الان هم در نوشته‌ها و مقاله‌ها حتی مطالعاتم، بیشتر به فلسفه ریاضی می‌پردازم و احساس می‌کنم این تو خیلی به هم نزدیک هستند.

ا شما که هم دستی در علم داشتاید و هم دستی در ادبیات و فرهنگ، چه تفاوتی میان دیدگاه‌های دانشمندان قایل هستید؟

من همیشه این تشبیه را به کار بردام که دانشمند مانند کسی است که در پایین تپه روی یک تپه‌ای کار می‌کند و از آنجا به اطراف گاهی می‌گذرد کوهبیش غافل است ولی هرمند مانند کسی است که روی سر تپه رفته است و همه اطراف را می‌بیند؛ بنابراین می‌تواند قضاوتی کلی نسبت به مسایل داشته باشد. شاید به همین دلیل است که من وظیفه هنرمند را علاوه از وظیفه دانشمند می‌دانم. اگرچه دانشمند هم در مسایل اخلاقی جامعه دخالت می‌کند ولی چون وارد جزییات می‌شود اثرات مسایل را که هر چیزی را در کل ببیند، البته دانشمندانی هم داریم که در فعالیت‌های اجتماعی هم شرکت داشتاند. بیلیهایی که از سوی دانشمندان مختلف علیه بمب اتم چهل و ... منتشر شده از این دست هستند.

ا شما بارها اشاره کردهاید که ریاضی تاریخ پربازی در ایران داشته است ولی اکنون دیده می‌شود که این دیرب، زحرآور شده که خوب تدریس می‌شود و نه دانش‌آموزان انگیزه خیلی بازی‌بازی دارند. با اینکه ریاضیات کاربرد فراوانی در صنعت و علم و حتی زندگی روزمره دارد. مشکل از کجاست؟

حقیقت همان است که خود شما گفتید. ذوقی ریاضیات به صورتی تدریس می‌شود که دانش‌آموزان از برخورد با آن نراحت می‌شوند. چه می‌توان کرد؟ در مدارس هم، معلم یا مدیر مرتبا هشدار می‌دهند خوهسانان باید ریاضی دبیه! استانی می‌گویند خواستان باشد اندیات داری! با شیمی دارید مگر با هم فرقی می‌کند؟ بمنظر من ریاضی آستین‌ترین درس برای یادگیری بچه‌هاست. مشکل شاگردی که احساس می‌کند درس ریاضی را نمی‌فهمد مربوط به این است که مقدمات را فراموشکرده. چند جلسه کنیم که با درس‌هایتان ناپه ها هر قبلی عقب‌افتاده است و حالا سر کلاس آمده و ناسه مطلب را دراینش می‌گویید و نمی‌فهمد. خیلی‌ها می‌گنند که ریاضیات را از کودکی کنید. در کشورهایی که ریاضیات را بعظور پیوسته به شاگرد یاد بدهیم، مشهدا عتاب خواهد گشید. و موفق خواهد شد. نباید بیاید سر کلاس پنجم و بگویید به برهای ریاضی بدهید. اینگونه است نداریم باشد (که مطالب جدیدی به ریاضی اضافه کنند) ولی بی‌تردید، اینگونه شد نمیتوانیم ادامه فرآیند گرفاته است. می‌توانند یاد بگیرد.

ا شاید اشکال کار از سیستم آموزش است.

حتما همین‌طور است. برایتان مثالی می‌زنم. فیل آ از کنار کنکور سراسری تحقیقی انجام داده که شامل مرحله دوم نشده است. مرتبا به سراغ خلاقه‌هایی رفته که در آنها فرزند، دانشجو بود ولی پدر و مادر سواد درسی‌تحاسبی نداشتند. می‌پرسیدم آیا کنکورتان را خوانده‌اید؟ و می‌دیدم اغلب کنکورتانه دارند یا تعدادی میان سال‌ها و تنها دو جلد کتاب، موضوع کنکورتان را می‌پرسیدم؟ داستان بود، سفرنامه، شعر، کتاب‌های علمی و... اما از زمانی که کنکور سراسری آغاز شد دیگر از کتاب‌خانه خبری نیست و من هر مراجعه کرده‌ام خیلی به ندرت به کتابخانه برخورده‌ام. از هم در خلوادهایی که بزم و مادر هر دو باسوادند. داشتن‌آموز فقط کتاب‌هایی را می‌گیرد که نسبت داشته باشد و او را برای کنکور یاری دهد. کتابخوانی ما دچار زحمت شده است. اگر تیراژ کتاب‌ها را دوران قدیم مقایسه کنیم، گویا کتابخوانی آنجا قابل ذکر نیست. کتاب به وسیله دانش‌آموزان به میان مردم می‌رود و اگر آنها کتاب نخوانند تقریبا هیچ کتاب نمی‌خواند. چون جز نند پیرمرد، پیرزن‌های قدیمی و نتیجه این همه صحبت از کتاب و کتابخوانی، این علاقه‌مندی نشده است.

ا استادا شما بیش از نیم قرن معلمی کردهاید و زیاد شنیدهاید که در تدریس خود از روش‌های خاصی برای تدریس گروهی در کلاس استفاده می‌کردهاید.

من همیشه معتقد بودم که کار گروهی شاگردان می‌تواند خیلی مورثاند. در سال ۱۳۲۶ در دبیرستانی هستم کلاس هشتم ارزشم در یک روز به کلاس گذشت. بچه‌ها را تا حدودی شناختم. بنابراین آنها را به گروه‌های مختلفی تقسیم کردم؛ یک شاگرد درسخوان، یک متوسط و یک ضعیف و گفتم از این به بعد

هاج هادی سحرخیز شرق

مرحوم «پرویز شهریاری» از استادان نامدار ریاضی بود. او به ریاضی عشق می‌ورزید و ریاضی را عاشقانه تدریس می‌کرد. علاوه‌براین او مولف و مترجم کتاب‌های ریاضی بسیاری برای دانش‌آموزان به درس ریاضی علاقه‌مند شدند. استاد «شهریاری» برخلاف آنچه در نگاه اول ممکن بود به نظر برسد، به گرمی از میهمانتان پذیرایی می‌کرد و با مهربانی به پرسش‌هایشان پاسخ می‌شد شاید شما هم بخواهید برخورد گرم باعث شده است تا این‌بار مصاحبه کنند. پرسش‌های متداول را کنار بگذارد و چیزهایی از استاد بپرسد که کمتر کسی از او پرسیده است. پاسخ‌های که استاد ارایه کرد، پیش از این در جایی دیگری بیان نشده است.

شهریار ملک اعداد

امیر حاجی‌صادقی

ا استاد چه شد که به راه ریاضیات رفتید؟

تازه دانشسرای مقدماتی را در کرمان تمام کرده بودم چون شاگرد ممتاز بودم به جای آموزگاری، به‌عنوان دبیر ریاضی به تهران آمدم و از طرفی در دانشسرای مقدماتی، سال آخر متوسطه را نخوانده بودم و اینجا در دانشکده ادبیات کلاس‌های مخصوصی گذاشتند تا افرادی مثل من بتوانند سال آخر دبیرستان را تمام کنند. سه رشته وجود داشت: ریاضی، تجربی (طبیعی) و ادبی. اینتا در رشته ادبی تبیتنام کردم چون خیال داشتم فلسفه بخوانم. منتها رشته ادبی حدود ۳۵۰تفر شاگرد داشت و با وجود استادان خیلی برجسته، احساس کردم نمی‌توانم ادامه دهم و تصمیم گرفتم به رشته کوتعدادتری بروم. در رشته‌تجربی ۲۴تفر و رشته ریاضی نفر بودند که یک دوتفر هم رسما کار رفت و من افتاد شدم و در مجموعه، شش نفر فارغ‌التحصیل شدیم. تنها دانشگاه آن زمان، دانشگاه تهران بود. دانشگاه تهران یک دانشکده علوم داشت که آن‌هم فقط یک‌کلاس ریاضی داشت. در تمام تابستان برای جذب دانشجوی ریاضی تبلیغ می‌کرد ولی مهر که سر کلاس ریاضی رفتم ۱۳ نفرتا سرانسر ایران نیستام کرده بودند و خبری از کنکور نبود.

اگر کسی را من بپرسد که در مجموع چه کار کردهای و چکاره بوده‌ای می‌گویم من ۱۵ سالگی -سوم دبیرستان- معلم بودام از ابتدا به ریاضیات علاقه داشتوی‌ولی حواسم بیشتر به‌طرف فلسفه بود. بعدا از وارد شدن به ریاضیات، فلسفه را نیز خودم اینطور دادام و ریاضیات را هم به عنوان پایه کارم قرارداده.

ا از فعالیت‌های بیشمارتان در حوزه‌های علمی و فرهنگی راضی هستید؟

حقیقت این است که من از راهی که در فلسفه و به‌خصوص ریاضیات رفتام راضی هستم. حتی گاهی فکر می‌کنم چه خوب شد وارد بحث ریاضیات شدم. ریاضی را مادر همه علوم می‌دانند ولی به معنای آن نیست که اگر در راه دیگری می‌افتادم، از نیمه راه کنار می‌کشیدم. مثلا در کنار ریاضی همیشه به فلسفه علاقه‌مند بودم و الان هم در نوشته‌ها و مقاله‌ها حتی مطالعاتم، بیشتر به فلسفه ریاضی می‌پردازم و احساس می‌کنم این تو خیلی به هم نزدیک هستند.

ا شما که هم دستی در علم داشتاید و هم دستی در ادبیات و فرهنگ، چه تفاوتی میان دیدگاه‌های دانشمندان قایل هستید؟

من همیشه این تشبیه را به کار بردام که دانشمند مانند کسی است که در پایین تپه روی یک تپه‌ای کار می‌کند و از آنجا به اطراف گاهی می‌گذرد کوهبیش غافل است ولی هرمند مانند کسی است که روی سر تپه رفته است و همه اطراف را می‌بیند؛ بنابراین می‌تواند قضاوتی کلی نسبت به مسایل داشته باشد. شاید به همین دلیل است که من وظیفه هنرمند را علاوه از وظیفه دانشمند می‌دانم. اگرچه دانشمند هم در مسایل اخلاقی جامعه دخالت می‌کند ولی چون وارد جزییات می‌شود اثرات مسایل را که هر چیزی را در کل ببیند، البته دانشمندانی هم داریم که در فعالیت‌های اجتماعی هم شرکت داشتاند. بیلیهایی که از سوی دانشمندان مختلف علیه بمب اتم چهل و ... منتشر شده از این دست هستند.

ا شما بارها اشاره کردهاید که ریاضی تاریخ پربازی در ایران داشته است ولی اکنون دیده می‌شود که این دیرب، زحرآور شده که خوب تدریس می‌شود و نه دانش‌آموزان انگیزه خیلی بازی‌بازی دارند. با اینکه ریاضیات کاربرد فراوانی در صنعت و علم و حتی زندگی روزمره دارد. مشکل از کجاست؟

حقیقت همان است که خود شما گفتید. ذوقی ریاضیات به صورتی تدریس می‌شود که دانش‌آموزان از برخورد با آن نراحت می‌شوند. چه می‌توان کرد؟ در مدارس هم، معلم یا مدیر مرتبا هشدار می‌دهند خوهسانان باید ریاضی دبیه! استانی می‌گویند خواستان باشد اندیات داری! با شیمی دارید مگر با هم فرقی می‌کند؟ بمنظر من ریاضی آستین‌ترین درس برای یادگیری بچه‌هاست. مشکل شاگردی که احساس می‌کند درس ریاضی را نمی‌فهمد مربوط به این است که مقدمات را فراموشکرده. چند جلسه کنیم که با درس‌هایتان ناپه ها هر قبلی عقب‌افتاده است و حالا سر کلاس آمده و ناسه مطلب را دراینش می‌گویید و نمی‌فهمد. خیلی‌ها می‌گنند که ریاضیات را از کودکی کنید. در کشورهایی که ریاضیات را بعظور پیوسته به شاگرد یاد بدهیم، مشهدا عتاب خواهد گشید و موفق خواهد شد. نباید بیاید سر کلاس پنجم و بگویید به برهای ریاضی بدهید. اینگونه است نداریم باشد (که مطالب جدیدی به ریاضی اضافه کنند) ولی بی‌تردید، اینگونه شد نمیتوانیم ادامه فرآیند گرفاته است. می‌توانند یاد بگیرد.

ا شاید اشکال کار از سیستم آموزش است.

حتما همین‌طور است. برایتان مثالی می‌زنم. فیل آ از کنار کنکور سراسری تحقیقی انجام داده که شامل مرحله دوم نشده است. مرتبا به سراغ خلاقه‌هایی رفته که در آنها فرزند، دانشجو بود ولی پدر و مادر سواد درسی‌تحاسبی نداشتند. می‌پرسیدم آیا کنکورتان را خوانده‌اید؟ و می‌دیدم اغلب کنکورتانه دارند یا تعدادی میان سال‌ها و تنها دو جلد کتاب، موضوع کنکورتان را می‌پرسیدم؟ داستان بود، سفرنامه، شعر، کتاب‌های علمی و... اما از زمانی که کنکور سراسری آغاز شد دیگر از کتاب‌خانه خبری نیست و من هر مراجعه کرده‌ام خیلی به ندرت به کتابخانه برخورده‌ام. از هم در خلوادهایی که بزم و مادر هر دو باسوادند. دانش‌آموز فقط کتاب‌هایی را می‌گیرد که نسبت داشته باشد و او را برای کنکور یاری دهد. کتابخوانی ما دچار زحمت شده است. اگر تیراژ کتاب‌ها را دوران قدیم مقایسه کنیم، گویا کتابخوانی آنجا قابل ذکر نیست. کتاب به وسیله دانش‌آموزان به میان مردم می‌رود و اگر آنها کتاب نخوانند تقریبا هیچ کتاب نمی‌خواند. چون جز نند پیرمرد، پیرزن‌های قدیمی و نتیجه این همه صحبت از کتاب و کتابخوانی، این علاقه‌مندی نشده است.

ا استادا شما بیش از نیم قرن معلمی کردهاید و زیاد شنیدهاید که در تدریس خود از روش‌های خاصی برای تدریس گروهی در کلاس استفاده می‌کردهاید.

من همیشه معتقد بودم که کار گروهی شاگردان می‌تواند خیلی مورثاند. در سال ۱۳۲۶ در دبیرستانی هستم کلاس هشتم ارزشم در یک روز به کلاس گذشت. بچه‌ها را تا حدودی شناختم. بنابراین آنها را به گروه‌های مختلفی تقسیم کردم؛ یک شاگرد درسخوان، یک متوسط و یک ضعیف و گفتم از این به بعد

بوده به نظر برسد، به گرمی از میهمانتان پذیرایی می‌کرد و با مهربانی به پرسش‌هایشان پاسخ می‌شد شاید شما هم بخواهید برخورد گرم باعث شده است تا این‌بار مصاحبه کنند. پرسش‌های متداول را کنار بگذارد و چیزهایی از استاد بپرسد که کمتر کسی از او پرسیده است. پاسخ‌های که استاد ارایه کرد، پیش از این در جایی دیگری بیان نشده است.

پنج تا مجد جلد کتاب، موضوع کنکورتان را می‌پرسیدم؟ داستان بود، سفرنامه، شعر، کتاب‌های علمی و... اما از زمانی که کنکور سراسری آغاز شد دیگر از کتاب‌خانه خبری نیست و من هر مراجعه کرده‌ام خیلی به ندرت به کتابخانه برخورده‌ام. از هم در خلوادهایی که بزم و مادر هر دو باسوادند. دانش‌آموز فقط کتاب‌هایی را می‌گیرد که نسبت داشته باشد و او را برای کنکور یاری دهد. کتابخوانی ما دچار زحمت شده است. اگر تیراژ کتاب‌ها را دوران قدیم مقایسه کنیم، گویا کتابخوانی آنجا قابل ذکر نیست. کتاب به وسیله دانش‌آموزان به میان مردم می‌رود و اگر آنها کتاب نخوانند تقریبا هیچ کتاب نمی‌خواند. چون جز نند پیرمرد، پیرزن‌های قدیمی و نتیجه این همه صحبت از کتاب و کتابخوانی، این علاقه‌مندی نشده است.

ا آقای «شهریاری» یکی از صفات معلم خوب، توانایی به راه آوردن شاگردان عصیانگر و تارام است. شنیدهایم شما در این زمینه مهارت داشتاید.می‌توانید راه‌هایتان برایمان بگویید؟

مهم‌ترین بخش رفتار با یک دانش‌آموز همین است که او را در مقابلش که به محیط دانش احترام نمی‌گذارد این است که استعدادش کشف شود. بلاخره او هم استعدادهایی دارد ولی چون آنها را در نمی‌یابد شاگرد به عصیانگری می‌شود. مثالی برایتان می‌زنم. بادم است در یکی از سال‌هایی که هندسه کلاس هشتم را تدریس می‌کردم اولین‌بار که به کلاس می‌رفتم، مدیر مدرسه صدایم زد و اسمی را گفت و تاکید کرد که مواظب او باشم. گفتم یعنی چه و او گفت آقم بی‌تربیتی است. مگر معلم‌ها حق ندارند تنبیه کنند؟ ولی بلاخره باید با بچه اخمت نشود. من هیچوقت عادت نداشتم دفترم را به کلاس ببرم یا سرکلاس حاضرغایب کنم ولی آن روز دفتر را به کلاس بردم تا این شاگرد را بشناسم. اسمها را خواندم. البته یادآوری کنم که آن زمان خودم هم دانشجو بودم. هنگامی که اسم او را خواندم دیدم «حاضر» گفت. نه بدوبیراه گفت نه صندلی برت کرد. روش تدریس من اینگونه بود که «کلاس می‌رفتم، مدیر مدرسه مامنتظر کند و حتی در واپسین سرفه‌هاتان ضمن اعلام پایبندی به آرمان‌هایش، ابراز امیدواری کرد که «عمر چیستا طولانی‌تر از عمر باشد.» چیستایی که جز زبان‌های مالی و درسرهای بیروتی، نمره مادی برایش نداشت و در حالی که حقوق بازنشستگی نیز از این بیر برکار برخوردار شده بود، با فروش لوازم منزلش، هزینه انتشاراتی را فراهم می‌کرد. هر چند بلافاصله پس از از گرفتن «شهریاری»، مهندس صحبت می‌کردم و برای ماهی مشخص، قرار ملاقاتی در منزل او می‌گذاشتم؛ قرار ملاقات به راحتی هماهنگ شد و استقبال از دیدار ما دست‌کرار آن بیابان یافتم. من که برای تالیف «اوراکس» و «لدی» به آنجا رفته بودم، در جستجوی کتاب‌هایی بود که آنها را نداشتم، در بررسی این فهرست، چند کتاب هندسه دیدم که تالیف ایشان بود و تعجب‌زده شدم که من چگونه در اسفندماه بدرش به مدرسه آمد. تیمسار ارتش بود به مدیر مدرسه گفت: «می‌خواهم معلم هندسه بچه‌ام را ببینم.» گوشای نشسته بودم. نگاهی به من کرد و گفت: «من می‌خواهم بدانم تو با بچه من چه کردهای که وقتی به سینوس می‌رسد من در بیکویه وقت استراحت نمیدهد. سوم قبلیم از ج